

#### از قلم خبرنگار

#### بهار دارا و ندار



فرخ نژاد

تابوی نوروز به مشام بهار می‌رسد خود را مهیای می‌کند تا چادر گل گلی نویی برای خودش بدوزد چون صفای سال نو به چادر نو بهار است.

دستی هم به سروی خانه می‌کشد تا غبار چهار فصل

سال را از گوشه و کنار خانه بزداید.

زنبیل را هم برمی‌دارد راهی بازار می‌شود تا برای سال

نو شیرینی، آجیل، میوه و... بخرد.

دستش به دهانش می‌رسد و هر چه دلش می‌خواهد می‌خرد.

سبزه می‌کارد و تدارک ک پهن کردن سفره هفت سین را هم می‌بیند.

با این اوصاف باید گفت: بساطش پروپیمان است برای استقبال از سال نو.

سوال اینجاست که آیا همان طور که بساط بهار برای استقبال از سال نو پر و پیمان است همسایه بهار هم همین طور.

پاسخ این است که همسایه بهار چون ندار است دوست ندارد در سال نو از راه برسد می‌خواهد در همین سال کهنه بماند.

همسایه بهار این روز ها پا از خانه بیرون نمی‌گذارد زیرا برو بیایی که در شهر برپاست آزارش می‌دهد، دلش نمی‌خواهد به بازار سر بزند زیرا وقتی اثار است و پولی ندارد بدرد بازار چر کند، وقتی به بازار هم برود فقط غصه می‌خورد و بر می‌گردد.

همسایه بهار چون ندار است حتی حال و حوصله ندارد تا دستی به سر و روی همان نداشته ها، خانه استیجاری و رنگ و رو رفته بکشد. همسایه بهار چون ندار است دل خوشی هم ندارد و می‌گوید: در این روز گار بی در و پیکر دل خوش سیری چند.

آدم های زیادی زیر سقف آسمان این شهر همانند همسایه بهار ند طوری که اگر این روز ها در شهر شاهد برو بیاهای زیادی هستیم و برخی وقت سر خار اندن هم ندارند اما عده ای چون گریبانگیر فقر وندارند هر چند چادر گل گلی بهارشان از رنگ و رو رفته، خانه ها غبار گرفته، ظرف های میوه و آجیل آن ها خالی است حتی سری هم به بازار نمی‌زنند و می‌گویند وقتی نان شب خودمان را نداریم می‌شود تدارک عید و سال نورا دید.

این روز های اهالی ندار شهر همانند دیگر روز های سال است. برای آن ها بهار، تابستان پاییز و زمستان فرقی ندارد وقتی چیزی در چننه ندارند دیگر بهار هم برای آن ها معنایی ندارد.

آهای اهالی شهر که دستان به دهانتان می‌رسد دست از آستین سخاوت بیرون آورده و کمی هم دل اهالی ندار شهر را به دست آرند تا آن ها هم فرار بسیدن سال نور را لحظه شماری کنند و لیخند بر لبان آن ها بنشینند.

این ها روز ها می‌توانید کمی لیخند مهربانی به آن ها هدیه دهید هر چند آن مهربانی اندک و کم باشد اما دل آن ها را به اندازه یک سر سوزن هم که شاد کنید خیلی ارزش دارد.



**رنجبر**– بهار خودم را زندانی می‌کنم، امسال عید نداریم چون شیرینی و آجیلی نداریم، وقتی پول نیست دلدخوشی بچه بی‌معاست. « نگاه غصه اش را به سمت دیگری معطوف می‌کند و اشک پنهانی صورتش را می‌گیرد.

این روز ها که تمام شهر دغدغه پوشیدن لباس نو و استقبال از بهار را دارد، تا نوروز را به یمن ورود نیکویش جشن گرفته و یکدیگر را به شیرینی سمنوو سفره هفت سین دعوت کنند در همین حوالی دور از شوق و شور نوروز برخی هاسر در گریبان فقر و نداری فرو برده اند و بهار برایشان معنایی ندارد.

خودرو آرام وارد میدان می‌شود و کنار جدول توقف می‌کند. راننده پیاده می‌شود و نگاهی به مردانی که زیر نور آفتاب زمستان ایستاده اند می‌اندازد، دست هایشان را داخل جیب ها برده اند تا کمتر سرما ی صبح آذیتشان کند. برخی با چهره های در هم و بی‌لباس های کهنه به تن قدم می‌زنند و گاهی زیر لب چیزی می‌گویند و سری تکان می‌دهند و گاهی روبه آسمان کرده و شکر می‌گویند.

راننده پلاستیکی از داخل ماشین بر می‌دارد و به سمت یکی از کارگران می‌رود. جمع حاضر که شاید ۱۰۰ نفر بر سند به سمت ماشین مرد می‌دوند راننده به سختی پلاستیک های گوشت را بین آنها تقسیم می‌کند. خطوط در هم چهره هایشان باز می‌شود و لیخند دروی لب هایشان می‌نشیند.

از حال و روز شان که بپرسی یک جواب کوتاه پاسخ تمام سوالاتی می‌شود که ذهن را به خود مشغول کرده است. کار نیست. هر روز صبح به امید کار از خانه خارج می‌شوند و جز عده ای معبود، بقیه بعد از ساعت هاجمچم انتظاری، ناامید میدان را تر ک می‌کنند تا روزی دیگر ...

می‌گویند هر روز صبح زود به امید کار رختخواب را تر ک کرده و سر گذر می‌ایستند تا بلکه شب به هنگام بازگشت به خانه پیش همسر و فرزندان دست خالی نباشند اما گاه تکرار این شرایط ناچارشان می‌کند تا دیر تر به خانه بروند و زیر بار نگاه معصومانه کودکانشان له نشوند.

پدری می‌گوید بسیار پیش می‌آید که روز ها را به شب می‌رسانم اما هیچ کاری نمی‌یابم تا انجام دهم و سر انجام هم دست خالی اذهی خانه می‌شوم در حالی که نمی‌توانم بسیاری از خواسته های معقول افراد خانواده امرا عملی کنم! حتی مواردی بوده که پول خرید چند نان خالی را هم در جیب نداشته ام .

۲۰سال کارگری کرده است. ساعت شصت صبح هر روز به امید از خانه خرج می‌شود اما نمی‌داند چرا این روز ها یافتن کار تا این حد سخت شده و برای لقمه ای نان باید به این همه حجت و دل نگرانی از شمرندگی پیش خانواده گرفتار شوند. بیمه دار اما ادعای کند بیشتر هزینه های دارو را بیمه نمی‌پردازد، تلخ کام می‌شود از دیابت اما باز هم به امید کسب روزی از خانه بیرون می‌آید.

با حسرت به دل مانده بچه هایش صحبت می‌کند که هیچ بهاری لباس نو به تن نکرده اند و هیچ شیی سرشان را سیر بر بالین نگذاشته اند.

سبزه عید و سفره هفت سین وقتی برایش خوش یمن است که خوشبختی رنگ دیگری به خانواده اش نشان دهد. برخی ها هم از این جمع از روستا به امید کار آمده اند و هی می‌گوسفندان و صدای شانه زدن به تا رو پودقالی در گوششان به ناقوس نداری در شهر تبدیل می‌شود.

دلش به درد می‌آید وقتی بابت یک روز کار به جای ۳۵ هزار تومان باید به دستمزد ۲۰هزار تومانی راضی شود تا شب هنگام که کودکانش عقر به های ساعت را به امید بازگشت دست پر پدر دنبال می‌کنند با برق چشم هایشان پدر هم لیخند بزند.

پیر مردی هم که تازه به جمعمان پیوسته از ۶۵ روز بیکاری و خجالت از روی عیالش صحبت می‌کند. به سختی راه می‌رود و کیسه برنجی لباس کارش را روی دوشش جابه جامی‌کند. از بالا آمدن خورشید ز یاد نمی‌گذرد، هنوز چراغ امیدشان روشن است شاید کاری باشد، شاید بتوانند درآمدی برای امروز داشته باشند، شاید امسال بهار مهمان خانه هایشان شود...

##### • بیخجال خالی خانه

هرم آفتاب، اشک از چشم هات تحت عمل جراحی قرار گرفته اش جاری کرده است. در حاشیه خیابان و

##### جایی همین نزدیکی

## بهار اینجانمی‌شکفد



جلوی در خانه اش بساطی از فروش جوراب پهن کرده است. پیرمرد این روز ها بیل و کلنگ کارگری را کنار گذاشته و ترجیح می‌دهد جوراب بفروشد شاید شب ها که پسر ها و دخترانش به دیدنش می‌آیند بتواند ظرف میوه ای برای پذیرایی جلویشان بگذارد. کار کردن را تنگ و عار نمی‌داند اما نگران از نبود کند و به دید و بازدید عید نورود تا خجالت زده مهمان ها نباشد چون آه در بساط ندارد.

هر روز سفر می‌کند به گذشته ها و همان روز هایی که پدر و مادر غفلت کردند و به زندان افتادند و او به همراه خواهران و برادرش به بهزیستی سپرده شد.

##### • زندانی بهار

«بهار خودم را زندانی می‌کنم امسال عید نداریم چون شیرینی و آجیلی نداریم، وقتی پول نیست دلدخوشی بچه هم بی‌معاست. « نگاه پر غصه اش را به سمت دیگری معطوف می‌کند و اشک پنهانی صورتش را می‌گیرد.

روی تپه ای در انتهای محله ای از پایین شهر بیر چند خانه ای جا خوش کرده که هیچ کسی نمی‌داند چهزیه اش است. خانه کهنه، اتاقی کوچک و دودزده ما هن شهر بانو در خانه پدر شوهرش می‌شود چون فقر دست و پایش را بسته است.

هنوز هم فقرش حوالی خوابگاه بهزیستی همانجایی که خواهرانش زندگی می‌کنند پرسه می‌زند، از هم ناشی می‌شود که در دمیعی در جانش رخنه کرده بهار را نمی‌شناسد و لمس نکرده است، بهار برایش همیشه خزان ، سردی و فقر بوده است.

از در حیاط که عبور کنی در میان انبوهی از اسباب و اثاثیه های کهنه و زباله و فرشی که به تازگی شسته شده که شاید بوی بهار را به خانه آور ددلت به درد می‌آورد و چند پله از روی فرشی کهنه باید زیر پا بگذاری تا به اتاق محقر و کوچک برسی که هم آشپز خانه

است هم اتاق خواب هم اتاق کودک با دیوار هایی سیاه. در نگاه «شهر بانو» اتاق پذیرایی و اتاق کودک و آشپز خانه و میلمان معنایی ندارد وقتی گاز و یخچال کهنه خانه اش عاریه است و او باید به زودی آنها را به صاحبانشان باز گرداند.

۱۴ ساله بود که به امید روز های روشن، لباس سپید عروسی به تن کرد اما همسرش که گچکار است این



آنها را هم ندارد. اندک سوادی دارد برای مشق کردن اندوه و فقر، برای نوشتن روز هایی که دور از چشم همه آنهایی که در تکاپوی خرید عید هستند در دهایش را صدار بنویسد و تکرار کند.

ماهی قرمز کوچکی می‌شود و در تنگ کوچک نداری دست و پا می‌زند اما خلاصی در کار نیست. دلتنگی هایش را قاب گرفته و به دیوار پر اندوه قلبش آویزان کرده است، دلش می‌خواهد او هم بهار داشته باشد و عید در نگاه سبز خیران جوانه بزند او هم دلش می‌خواهد هم زمان با تغییر فصل و جوانه زدن درختان، خانه اش حتی اگر شده با قار دادن یک گاز نو تغییر کند.

##### • گل های پژمرده

صدای هر ضربه پتک بر آهن گداخته با صدای سرفه های پیرمرد هم آهنگ می‌شود. پدر بزرگ بر اثر سکنه علیل شده اما هنوز در دخمه ای تار یک کنار خانه ای که نمی‌توان نامش را خانه گذاشت کار می‌کند تا مخارج نوه هایش را تامین کند.

خزان، سالیهای سال است مهمان دل شقایق و نیلوفر شده است. در ست از همان زمانی که پدر شان بر اثر تصادف بار سفر بست و رفت و پدر بزرگ هنوز برای سیر کردن شکم آنها کار می‌کند.

مادر هم اما بیکان بنشسته و کار در خانه اهالی شهر را به نظاره کردن خشک شدن گل های باغ زندگی اش ترجیح داده است.

نگاه مادر بزرگ به قد و بالای دختر جوانش با حسرت خیره می‌ماند که چطور روز به روز آب می‌شود تا باز دوش پدر بردارد. نیلوفر با آنکه ۱۱ بهار از زندگی اش رایست سر گذاشته هنوز قلم به دست نگرفته و خطی نوشته است و شقایق ۹ ساله هم در حسرت نشستن پشت میز و نیمکت مدرسه لحظه شماری می‌کند و نداری را هجی می‌کند، شاید دست مهربانی مخارج مدرسه شان را تامین کند و آنها هم بتوانند شوق آموختن را تجربه کنند.

خانه مادر بزرگ رنگ بهار نمی‌بیند، اگر نگاه های مهربان آنها را اینبند که بتوانند جامه ای نو بپوشند یا لقمه ای نان تهیه کنند.

چهارم تیکد و پیر مادر بزرگ روز به روز در اندوه داشتن رنگ می‌بازد که دل نوه هایش عید می‌خیره و می‌ماند که چطور روز به روز آب می‌شود تا باز این آرزو برساند. عید ها که می‌آیند نگاهشان به لباس بچه های همسایه خیره می‌ماند. به دست های پراز خریدی که با بازار می‌آیند اما آنها در حسرت داشتن حتی سفره کوچک هفت سینی هستند که سال ها ست در خانه شان پهن نشده است.

مادر از شرایط خاص شقایق برای مدرسه رفتن می‌گوید صدایش می‌لرزد وقتی از غم نداری و دست تنگی اش صحبت می‌کند که باید بری در فرستادن شقایق به مدرسه آن هم دور روز در هفته ۱۰ هزار تومان هزینه رفت و آمدش را بپرداز چون مدرسه اش دور از خانه است و انبوهی از حسرت را برایش به سال ها پیش برقم زدند.

ماهی ۶۰ هزار تومان مستمری کمیته امداد کفاف زندگی اش را نمی‌دهد، هزینه رفتن به دیدار خواهر و برادرش که در بهزیستی خضری دشت بیاض نگهداری می‌شوند کمر شکن است و او شاید بتواند هر سه ماه یک بار به آنجا برود و رفتن به دیدار والدینش هم پولی ندارد او حتی هزینه تلفن زن به

دست های جوان مادر آنقدر رخت شسته و جارو کرده که کهنه بسته است و تنها از رویش رفتن به مدرسه گل های باغ زندگی اش است. دیدن تصاویر از قاب تلویزیون کوچک و قدیمی خانه تنها سر گرمی بچه هایش است که توانسته با کار کردن در خانه مرد برایشان دست و پا کند.

شاید شب ها غم و اندوه نداری خواب از چشمانش بگیرد، بی‌سرنواه غمگین ز انوی غم بغل کند، گاهی اوقات به قرص نانی محتاج می‌شود، اما امیدوار است که خدایی هست تا او را از خجالت کودکانش بیرون آورد. شاید روزی برسد سایه سنگین و تاریک فقر از این خانه برود و روایی داشتن ها به حقیقتی تبدیل شود و شادی در دل ساکنانش مهمان شود.

و تولدت می‌خواهد دست همت از آستین سخاوت بیرون بیاید و یک بهار هم که شده لیخند و شادی مهمان خانه های این افراد شود، دلت می‌خواهد لیخند خدا را آن هنگام که لباس نویی به دست کودک کی فقیر و تهی دست می‌دهی بیینی و محبت را اقامه کنی در سجاده سبز نیکو کاری ات که اینجا به امتحان می‌نشینن برای نمره قبولی ات.

دست هایت که جعبه جعبه شیرینی هدیه می‌دهند، شاخه شاخه از درخت نیاز استجابت می‌چینند و چه چیزی از این بهتر که نیلوفر اگر نه دهنوع بچرخ و یاری رسانی.

#### گزارش

#### اخبار

#### ارسال ۳۵۰ اثر به جشنواره ملی منطقه ای شعرابن حسام

**رنجبر**– تاکنون ۳۵۰ اثر به جشنواره ملی منطقه ای شعر ابن حسام از سال شده است. معاون فرهنگی جهاد دانشگاهی استان به «خراسان جنوبی» گفت: این جشنواره در دو بخش دانشجویی و آزاد ادیبهشت ماه سال آینده در خوسف برگزار می‌شود. «حمید مرادی» افزود: در بخش اصلی جشنواره اشعار آیینی و آزاد و در بخش جنبی آن اشعاری با موضوع محیط زیست شرکت خواهند داشت.

وی ادامه داد: در این جشنواره بیشتر استان های غربی، شرقی و شمالی کشور شرکت کرده اند و بیشترین آثار از غرب ارسال شده است.

وی آخرین مهلت ارسال آثار را پایان اسفند ماه جاری اعلام کرد و گفت: ۷ دوره از جشنواره شعر ابن حسام در سال های گذشته به صورت استانی برگزار شده و در سال آینده به صورت ملی منطقه ای برگزار خواهد شد. وی از رونمایی کتاب اشعار شرکت کنندگان و تبر یادبود جشنواره، عصر شعر و مشاعره در زمان اختتامیه جشنواره ابن حسام خبر داد.

به گفته وی در برگزاری این جشنواره ملی منطقه ای شعر ابن حسام دستگاه های مختلف استان و کشور از جمله معاون فرهنگی جهاد دانشگاهی استان و کشور، معاون فرهنگی اجتماعی استانداری، دانشگاه های بیرجند، صنعتی، علوم پزشکی و... همکاری می‌کنند.

وی هدف از برگزاری این جشنواره را کشف استعداد های شعری، ایجاد فضای تعامل بین شاعران استان های مختلف، ارتقای شعر شاعران به ویژه دانشجویان و معرفی ابن حسام خوسفی دانست.

مدیر آب و فاضلاب روستایی در میان اعلام کرد

#### رفع مشکل آب «چک» تا تابستان

**فرخ نژاد**– مشکل قطع شدن آب روستای «چک» شهرستان درمیان با احداث مخزن تا تابستان برطرف می‌شود. ۲۳ آبان سال جاری در روزنامه «خراسان جنوبی» مطلبی با عنوان «شیرهای آب «چک» چگونه نمی‌کند» منتشر شد.

در این مطلب اهالی روستای چک شهرستان درمیان که معضلی که گریبان گیر این روستا و روستاهای اطراف آن بود اشاره کردند و گفتند: با وجود اجرای طرح آبرسانی و لوله کشی در منازل روستا شیرهای آب در شبانه روز فقط ۱۵ تا ۲۰ دقیقه آب دارند طوری که برای دقایقی در روز آب در لوله ها جریان دارد و در بقیه روز حتی «چکه» هم نمی‌کند.

آن ها به این موضوع اشاره کردند که مسئله آب لوله کشی سخت ترین و فرآگیرترین مشکل روستای چک است طوری که که همه اهالی را کلافه کرده است. علت این مشکل را هم این گونه عنوان کردند. با این معنی نوزاد، چک، تشوند، تخویج و خونیک باز است ولی شرایط در همه این روستا ها به همین گونه است اما مشکل «چک» به علت نداشتن ذخیره آب بیشتر است و لی روستای نوغاب که در فاصله یادی از این جاقار دارد و از این منبع استفاده می‌کند، حتی یک ثانیه هم قطعی آب ندارد.

روزنامه «خراسان جنوبی» درباره آخرین وضعیت رفع مشکل اهالی روستای چک با مدیر امور آب و فاضلاب روستایی در میان تماس گرفت.

مهندس «استین راستکار» می‌گوید: آب این روستا از مجتمع آبرسانی فرخود تامین می‌شود و علت این مشکل هم به دلیل نبود مخزن است که این امور در سال جاری احداث مخزنی با ظرفیت ۵۰۰ متر مکعب را در دستور کار قرار داده است و امیدواریم تا تابستان مشکل اهالی این روستا با احداث این مخزن و پمپاژ آب به آن حل شود.

علاوه بر این در خواست حفر یک حلقه چاه عمیق را برای این مجتمع و رفع مشکل آب روستای چک به شرکت منطقه ای داده ایم که اگر این مجوز صادر شود مشکل آب کل مجتمع فرخود برطرف خواهد شد.

ارتباط تلگرامی حرف مردم

۰۹۰۳۳۳۳۷۰۱۰

ستون حرف مردم خراسان

انعکاس دهنده صادق دیدگاهها

انتقادات و مشکلات شماس

۹۵۳۵۹۸۲۹/ش

هنگام خرید از ساکهای پارچه‌ای و یا چرخ دستی استفاده کنیم

از این طریق می‌توانیم در مصرف کیسه‌های پلاستیکی تا حد زیادی صرفه‌جویی کنیم.

آگهی نتیجه انتخابات انجمن صنفی کارفرمایی آموزشگاههای آزاد خدمات تغذیه ای (صنایع غذایی) - طب سنتی و هنرهای تجسمی و کشاورزی شهرستان بیرجند

باستناد ماده ۱۳۱ قانون کار و آیین نامه مربوط و به موجب صورتجلسه مورخ ۱۳۹۵/۰۷/۱۰ مجمع عمومی فوق العاده و عادی و صورتجلسه مورخ۱۳۹۵/۱۱/۱۶ هیات مدیره و سایر مدارک تسلیمی،اسامی و سمت هر یک از اعضای اصلی و علی البدل هیات مدیره انجمن مذکور که از تاریخ ۱۳۹۵/۰۷/۱۰ به مدت سه سال و بازرسان از تاریخ یاد شده به مدت یکسال انتخاب شده‌اند به شرح ذیل می‌باشد.

۱- خانم قدسیه جباری رئیس هیات مدیره

۲-آقای مهدی دادی القار نائب رئیس و خزانه دار هیات مدیره

آگهی فقدان

خانم نسربین محمدی گبو فرزند عباس دارای شناسنامه شماره۳۴۴۰صادره از بیرجند متولد سال ۱۳۶۴ اظهار می‌دارد که:

اصل گواهینامه موقت کارشناسی رشته مترجمی زبان انگلیسی نامبرده به شماره ۹۰۸/ش مورخ ۸۶/۳/۲۲ ایشان مفقودگردیده،لذا به موجب این آگهی ارزشنامه مذکور ابطال می‌شود،ایزاینده خواهشمنداست مدرک فوق را به اداره کل امورآموزشی دانشگاه بیرجندارسال نمایند.